



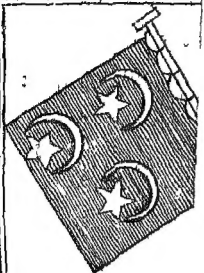

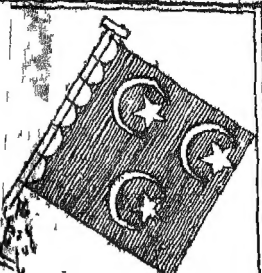


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَبِشْرَافِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
وَبِصَلَاةِ رَسُولِهِ

(وہد حق عشق احمد بندگان حیدرہ خورا)

مفتی محمد عیسیٰ

(مخاصان شاہی بخش دہلی نوشیدہ خورا)

مطبعہ واقعہ کربلا  
در سال ۱۳۰۰

	<p>M.A. LIBRARY, A.M.U.</p>  <p>PE2250</p>	
	<p>بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ</p>	
	<p>بند اول</p>	<p>۱۹۱۵/۱۱/۱۱ ۵۲۶۹ ۲۲۵۰</p>
	<p>السلام امی ہر خطیب صاحب فصل الخطاب خطبہ مجموعہ فضل توہس اُم کتاب</p>	
	<p>خامہ صنعت مگر بر صفحہ ذات نہاد نقطہ از مہر نبوت از برائے انتخاب</p>	
	<p>ناسخ ادیان پیشین گشت دین روشنت محو می گردند انجس چون براید آفتاب</p>	

	<p>دین و دنیا هر دو گشتی محو یک نظاره ات گر نمی فرمود حسنت جلوه با چندین نقاب</p>
<p>از لب جان بخشش آگه چشمه حیوان چو گشت از خجالت آب شد سختی تو سرت با لجاجت</p>	
	<p>خیمه چرخ افتد از باد حوادث بر زمین گر نه از جبل استین مهر تو دارد طناب</p>
<p>ای فدای روضه ات جانها که در کون مکان إِنَّ مِنْ جَنَّاتٍ عَذْنٍ سَاطِئَةٍ حَسْنِ الْمَنَابِ</p>	
	<p>ما و اوصاف تو بهوشیست یارب یاکه هوش ما و سودای تو بیدار لیست یارب یاکه خواب</p>
<p>طاعتی کان بی رضای تست باشد نادرست خدمتی کان بی ولای تست آمد ناصواب</p>	
	<p>آنکه چون شد ناصب رایات دین در کائنات بود کبر طاق کسر ایش نخستین منتهج باب</p>

ای خوشا آن شب که گشت او ره گرامی لامکان  
جان پاکان در عنان خیل ملائک در رکاب

تا نفس از سینه و حرفی ز لب آید برون  
رفت زین نه فائده همچون دعای مستجاب

چون نگه آخر سکون در پردهای عین یافت  
پیر خسته باز گشت و جای در قوسین یافت

## بند دوم

بگذر از معراج کان خود پایۀ ادنامی تست  
جای ناز است اینکۀ اینجا نیز با حق جای تست

عرش و کرسی مانده از حیرت چو نقش پابراه  
ره گرامی راه انصاری محمل الای تست

جز تو و حق هیچکس آن که ازین اسرار نیست  
ببخیز جبریل هم از سر ما و قای تست

	<p>انچه در انجسم ضیا و انچه در مردم صفا لمعه از روی تو یار تو می از رای تست</p>
<p>ای عجب با اینکه سرو قامت بی سایه بود هر دو عالم سایه پرورد قدر عناے تست</p>	
	<p>شکر شد کار ما از رشک همچو پستان گذشت چون خدا خود و الهی حسن جهان آرای تست</p>
<p>خاک گشتان خود کجا بود نیست در با حسن پیر گرمی بازار یوسف زاتش سودای تست</p>	
	<p>آن سجود قدسیان بر پشت خاک و نفخ روح رمزی از خاک ره تو حریفی از لبهای تست</p>
<p>دیدم و دل مرومه تسنیم و کوثر باغ و راغ هر کجا آبی بجو می باشد از دریای تست</p>	
	<p>گرچه بایاد تو در حنلدم ولی دل می کشد استیاق منزلی کان بسکن و ما وای تست</p>

روے بنما و زابرو جنبشے در کار کن  
بخشش کون و مکان و بسته ایامی تست

حرز بازوی اولی الایدیت نقش غسل تو  
سرمه چشم اولی الایصار خاک پامی تست

چون توان دیدن باین آلودگیها سوے تو  
دیده را از گریه شویم تا به بیستم روے تو

## بند سوم

خاست از راه تو گردی چرخ اخضر ساختند  
سایه ات پر دند و ازوے مهر انور ساختند

در حریم قدس بهر خطبہ تعظیم تو  
از سپهر تو بتونه پایه منبر ساختند

نقش ثعلبین ترا کان نقش تسخیران است  
از برائے پادشاهان تاج و افسر ساختند

	<p>اولین حرف کتاب فریش ذات تست ای خوشا حرفی کزان طوار و دفتر ساختند</p>
<p>افسیر جسم را شمار و کست از جام سفال هرگز از دولت فقر تو انگر ساختند</p>	
	<p>فتنه یا جوج خویان را ز تار عنکبوت از پیرایه حفظ تو سده سگمت در ساختند</p>
<p>از خدایان کوشا تا نباست شد سجل دست در به معنی کفار اتر ساختند</p>	
	<p>حیف کان قوم گهر نشناس از سنگین دله درج گوهر را پیر از یاقوت اهر ساختند</p>
<p>مزد و ندان تو جنت بس که در راه خدا گوهری دادی وزان صد قصر گوهر ساختند</p>	
	<p>هر کجا زان روی چون گل قطره های خوی پکید روی و مو به نوع و سان را معطر ساختند</p>



چشم زخمی کان بتوقیع تو از خسرو رسید  
سینه پر کینه اش را وقت خنجر ساختند

روز رزم از بیم تیغ غازیانت کامران  
پیرهن از تن بر آوردند و منجر ساختند

چو بلی پیکان با عجازت کند کار خدنگ  
حجت ناطق بدست باشد از هر پاره سنگ

## بند چهارم

ای هوای کوی تو باخته جانان سازگار  
خاکِ راهت دار و در و دل امیدوار

صبح رویت دلکشمانند صبح روز عید  
شام گیسوی تو جان پرور چو شامِ روزه دار

سایه حق شریار و سایه ات باشد جهان  
با جهان دارد ازان دلبستگیها شریار

	<p>موکبت می کرد با صد کز و فر عزم و غنا مرتضایت از یمن و جبرئیل از یسار</p>
<p>تاب میدانت که می آورد چون روز مصاف حق بدست بوده و در دست حیدر ذوالفقار</p>	
	<p>روز میلادت ز گردش باز ماندی آسمان گر نمی منم بود طوف بارگاهت کردگار</p>
<p>تا نیفتد چشم جاسوسان بدین بر رخت عنکبوتی را فرستد حق که گردد پرده دار</p>	
	<p>عقد حاصل است اینجا چون توئی مشکل کشا کار با سهل است در محشر چو باشد با تو کار</p>
<p>تشنه لب مگذار در صحرا ای ناکامی مرا ای روان از دست فیض گشته چندین جویبار</p>	
	<p>دیدم هر فزّه از مهر تو خورشیدی بر سینه هر قطره از فیض تو در یاد کنار</p>

زلف مشکینت کشد خیل ملائک را بدام  
آه و چشمیت کند و اما س شیران را شکار

نیست نقشی چون تو در ارژنگ هستی و نشین  
آفرین بر دست و کلب مانی صورت نگار

کیستی یارب که در خوبه زهر یک هستری  
دلبر بها می کنی در پرده پیغمبر

## بند پنجم

نی ز سر دایم بود پروانه از امروز بهیم  
چون خدای ما حیم است و رسول ما کریم

مرکز است افتخار نقطه سر پر کار غیب

معنی لحم و مفهوم صراط المستقیم

رانده دست سنایت هر چه در کان از گهر

ریزه خوان نوالت هر چه در خلد از نعیم

کوثری از پہلو ہر یک میندانت روان  
جنتی در سایہ ہر نخل صحراست میقیم

در تجلی گاہ اوصاف تو در کار من ست  
عقدہ کز رعب حسن افتادہ در نطق کلیم

با جہان فیض درود نہت آموذ تو کرد  
انچہ با گلشن کند باران و با گلبن نسیم

لعل نوشین تو ہر جامے شود حکمت فروش  
کاغذ عطار گرد کہنہ تقویم حکیم

کیہا بے کم عیار یہاں قلب ما بود  
خاک کویت را کہ دارم دوست ترا ز زہر و سیم

مرکز پر کار روز و شب کہ باشد آفتاب  
اوج جاہت را نماید نقطہ دامن جیم

سن کجاوین غنہ گوئی در سخن سنجی کجا  
مہج تو ذوقِ محسم دادہ و طبعِ سلیم

چاره من کن که حال در دپنهان مرا  
یا تو میدانی و یاد اند خداوند علیم

در گروه انبیا ذات تو دار دبا جهان  
نسبتی کان در کواکب با سہیل ست وادیم

گرچه در خوش طلعان هستند مستثنیٰ بے  
نیست ہمتاے توجز یکتای بے ہمتا کے

## بند ششم

جان بیتابی و عشق جانِ حبانم دادہ اند  
و نہ برائے شکرِ نعمتہا ز بانم دادہ اند

عشق صد چشم نمود و دل نشد مائل بہیج  
آگے از یوسفِ این کار و انم دادہ اند

کوثر و تنیم کز لبہا سے من جو شد چنین  
اجر خد متہاست کز پیرِ معانم دادہ اند

	روز و شب با ساکنان عرش دارم خستلاط تا بدرگاه تو جا بزم آستانم داده اند
از دیار قدس دست خالی آورده ام دولت جاوید در کویت نشانم داده اند	
	بهر ایتار دل و دستم توانگر کرده اند خامه چون دیده گوهر نشانم داده اند
از نمک پرور و گان خوان احسان تو ام کین حلاوت وین طلاق در بیا نم داده اند	
	تا باسانی و هم جان در هوا می کوئی تو خوش فریب و غده باغ جنا نم داده اند
طاقت صید مضامین کس ندارد در رهت دست و بازو دیده این تیر و کمانم داده اند	
	چشم آن دارم که خاک یثرب و بطحی شوم گوز و اج سرمه درهند و ستانم داده اند

کی براهت پای همپائی من دارد ملک  
تا و شوقم که سر در لامکانم داده اند

هم ز اسرار خودم این آگهی بخشیده اند  
هم بچشم خویشتن این حسن و شام داده اند

هست هر شی منظر انوار عشق و حسن پاک  
لَيْسَ فِي دَلْقِي سِوَى اللَّهِ لَيْسَ فِي قَلْبِي سِوَاكَ

## بند هفتم

ای خوشا آن دم که گردم مست بویت یار سول  
میزوم از خویش و می آیم بسویت یار سول

در کنار قطره حیرانم چسان گنج در محیط  
کرد چون جادو دل من آرزویت یار سول

کیستی گزده تا انجم همه محو تواند  
هر گرا چشمه بود باشد بسویت یار سول

	بسکه مشاقِ حدیث و نشینت بوده ام بشوم از پرده دل گفتگویت یارِ رسول
	می تواند شست هر کس داغ پیراهن ولی کی رود داغ درون بی شست و شویت یارِ رسول
	هست خلقی شرمسار از کرد و باسے خویشتن روے بنماتا بخشد حق برویت یارِ رسول
	تا بحشر از دست تاراج خزان ایمن بود گلشنه کش تازه دارد آب جویت یارِ رسول
	هست از ربطِ گل و ریسمان و سریت عیان صنعتِ گلستانه بند رنگ و بویت یارِ رسول
	هر زمان بختم نوید سرمه بینش دهد می پر و چشم بشوق خاک کویت یارِ رسول
	می کند از نکست گلزارِ جنت اجتناب هر که گیرد نفحه از حسنِ خویت یارِ رسول



جذب کن از و فور لطف در کار عزیزی  
تا رود از خود برادر جستجویت یار رسول

چشم و ابروی بود خوش طلعان را خوش نما  
دلر با باشد چو زلفت موبهویت یار رسول

قبله کو به تو هست امید گاه عالمی  
یک نگه کن سویم اے سویت نگاه عالمی

## خاتمه الطبع

محمد چشم برادر ثنائیت  
محمد حامد خدا بس

خدا را انتظار حمد مانیست  
خدا مدح آفرین مصطفی بس

ناظرین را نوید و شایسته آن ایت مقبول انشاء در حیرت رسول مہوم پر  
هفت بند عزیزی منظره عساکر بان بجان آوان شاخ نبی عربی و صاف بی مولای  
عزیز مصطفی امیر قلم و براءت خبا خبا عزیز الدین صاحب کمال ابرار الله تعالی  
بر اہل تہذیب و ہدایت ہفت بند کاشی مدح جناب تہذیب نمود و عزیز لکھنو حضرت پیر زکریا  
ترقیم فرمود و نظم عزیز و دہاست ایت کاشی مقبول جاننا لیکن ایت مدح مصطفی است  
و آن بقیت ترقی دین ایام برکت انعام صلوات و سبب اود برادران اسلام بار اول  
و مطہر نامی کتب و بار مبارک بیع الاول است مطابقت چون اے با تمام راجی شفاعت  
شفیع المذنبین ابو الحسنات قطب الدین احمد غفر الله له و الطباع در کشید و جلالت اسم بطرز زیاده شنیدہ



817E

19150122

**FOURTEEN DAYS**

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

२२/०.

۸۲۶۴

۸۹۱۳۵۱۴۲

۲۲۵۰

بیت بن خیزی

Date

No.

Date

No.